

رابطه علم و دین از دیدگاه حضرت آیت الله محمدتقی مصباح یزدی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۱۱/۱۲

علی مصباح یزدی*

چکیده

آیت الله مصباح در بحث از رابطه علم و دین و اسلامی سازی علوم، ابتدا به تفکیک رایج ترین معانی علم، دین و رابطه هر یک از گزینه های ممکن با یکدیگر پرداخته، معنای منتخب خود را بیان می کند. تعریف مورد قبول وی از علم، مجموعه مسائل تشکیل شده از موضوع و محمول است که موضوعات آنها زیر مجموعه یک موضوع واحد هستند و پاسخی برای اثبات یا نفی می طلبند. علم به این معنا، شامل علوم توصیفی و دستوری هر دو می شود و از نظر منبع یا روش تحقیق محدودیتی ندارد؛ بنابراین، برای افراد باورمند به یک دین، متون دینی معتبر هم می توانند به عنوان یکی از منابع پژوهش علمی استفاده شوند. آیت الله مصباح دین را نقشه راه دست یافتن به کمال نهایی و برنامه زندگی سعادت مندانه می داند که مصداق آن در این زمان فقط اسلام ناب است. وظیفه دین بیان حقایق و احکامی است که برای سعادت انسان ضروری باشد؛ از این رو شامل تمام رفتارهای اختیاری

*. دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). (a-mesbah@qabas.net)

انسان می‌شود. اجرای دین سلسله‌مراتبی دارند که هر بخش اجزای فرعی‌تر را تغذیه می‌کند. منبع و روش فهم آموزه‌های دینی نیز محدودیتی ندارد. از نظر آیت‌الله مصباح، فقط علوم به دینی (و غیردینی) متصف می‌شوند که در موضوع، مسائل، هدف‌ها، مبانی، ارزش‌ها یا روش‌ها ایشان با یکی از مؤلفه‌های دین (باورها، ارزش‌ها و احکام) مرز مشترک داشته باشند؛ بنابراین، علم دینی علمی است که مبانی عقیدتی و ارزشی دین را در سطوح گوناگون (توصیفی و دستوری) مدنظر قرار می‌دهد و با آن مطابقت دارد یا دست‌کم با آنها تنافی ندارد. در برابر، نظریه‌های علمی (توصیفی یا دستوری) که یا بر مبانی ضددینی مانند ماتریالیسم، انکار مجردات و انکار روح مستقل از بدن مبتنی هستند یا روش‌ها و رفتارهایی را پیشنهاد می‌کنند که با باورها یا ارزش‌های دینی ناسازگار یا در تضاد هستند، مصداق‌های علم غیردینی یا ضددینی شمرده می‌شوند. باورها، اخلاقیات و احکام عملی دین می‌توانند اصول موضوعه، پاسخ‌ها و دستورالعمل‌های علوم را تحت تأثیر قرار دهند. مهم‌ترین نقشی که دین در علوم دستوری ایفا می‌کند، از راه تأثیر ارزش‌های دینی است.

واژگان کلیدی: علم، دین، علم دینی، علوم توصیفی، علوم دستوری، قلمرو دین، اسلامی‌سازی علوم، آیت‌الله مصباح.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران با هدف احیای تمدن اسلامی بر پایه آموزه‌های اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله — که همان تفسیر اهل بیت علیهم السلام از اسلام است — پا به عرصه گذاشت، و با بنیان‌گذاری جمهوری اسلامی ایران زمینه را برای تمدن‌سازی فراهم کرد. یکی از الزامات این طرح سترگ، فراهم‌آوردن زمینه‌های معرفتی و عملی و برداشتن موانعی بود که بر سر پیمودن این راه پر پیچ‌وخم وجود داشت. بی‌شک

بازکردن گره‌های معرفتی و پاسخ‌دادن به شبهه‌های اندیشه‌ای، از شاخص‌ترین اقدام‌هایی بود که نظام نوپای اسلامی در این باره باید به آن می‌پرداخت. یکی از موضوعات اصلی که در تمام این فعالیت‌ها نقشی برجسته داشته، تبیینی دقیق و منطقی از رابطه میان دین و علم بوده است. حضرت استاد آیت‌الله مصباح‌یزدی زوایای این بحث را در آثار گوناگون خود به خوبی واکاویده و تبیین کرده‌اند. در این فرصت کوشیده می‌شود تا چارچوب کلی و عناصر اصلی نظریه وی به تصویر کشیده شود. برای اطلاع تفصیلی از نظر وی می‌توانید به کتاب **رابطه علم و دین** مراجعه فرمایید.

جایگاه مسئله علم و دین

پرسش از رابطه علم و دین در برهه‌هایی از تاریخ پررنگ‌تر شده است که یا دانش بشری به دستاوردهایی سترگ و بی‌سابقه دست یافته و در نتیجه دین را به مبارزه طلبیده است یا دین در صحنه زندگی انسان‌ها نقشی برجسته یافته و دانش بشری را به چالش کشیده است. انقلاب اسلامی ایران، به اعتراف صاحب‌نظران دوست و دشمن، یکی از بزرگترین پدیده‌هایی است که در تاریخ امت اسلامی رخ داده و نقطه عطفی را در تاریخ اسلام و جهان ترسیم کرده است.

یکی از نقاط حساس و راهبردی در راه تحقق هدف سترگ تولید علم در محیط اسلامی، روشن‌ساختن رابطه میان دین اسلام با علم (خواه علوم طبیعی و خواه انسانی) و حل مسائل و پاسخ به شبهه‌های مربوط به آن است. هم از این رو است که نظریه‌پردازان گوناگونی کوشیده‌اند تا راه‌حل روشنی از این حلقه

وصل میان دین و علم در قلمرو دین اسلام ارائه دهند، همان‌گونه که مخالفان نیز کوشش‌های وسیعی برای ارائه تصویری غیرواقعی و خصمانه از این رابطه آغاز کرده‌اند و از هیچ کوششی در پدیدآوردن شک و تردید فروگذار نمی‌کنند. آنچه به نام علم در محافل علمی و دانشگاه‌ها آموزش داده و مطالعه می‌شود، برای خود نسبتی با دین تعریف کرده که ناشی از مبانی سکولار بلکه نگاه ضددینی پایه‌گذاران آن است.

توجه به این مسئله باعث پیدایش اصطلاح جدیدی در فضای فکری و فرهنگی جامعه علمی کشور شد که به «مبحث علم دینی» معروف شد و به محور برخی از مجادله‌ها و مباحثه‌ها تبدیل شد. با توجه به مطالب پیشین، شاید بتوان گفت که مطرح کردن تقسیم علم به دینی و غیردینی و تبدیل آن به کانون بحث‌های مربوط به دانشگاه اسلامی از اساس کاری درست و انتخابی سنجیده نبوده است. اولویت نخست نظام در این حیطة، اسلامی کردن دانشگاه‌ها و مصون‌سازی آنها در برابر تهاجم‌های فرهنگی، انحرافات فکری و عملی و تضادهای ارزشی است که دانش، ارزش، و کنش قشر فرهیخته کشور اسلامی را یک‌جا آماج حملات خود قرار داده است. البته در این میان، یکی از مسائلی که باید به آن پرداخت، آسیب‌شناسی علوم دانشگاهی، چه از نظر مطابقت توصیف و تبیین‌های آنها با واقعیت و چه از نظر مطابقت دستورات عمل‌های آنها با ارزش‌های اسلامی است. بنابراین لازم است جایگاه مبحث علم دینی، رابطه علم و دین و اسلامی‌سازی علوم در هندسه بحث‌های اصلی روشن شود و با توجه به روابطی که با دیگر عناصر موجود در این طرح عظیم دارند برای حل مسائل

آنها اقدام شود.

اسلام به ما می‌آموزد که علم به معنای کشف حقیقت — با صرف نظر از زمان، مکان، شخص یا آیینی که چنین کشفی به آن مستند باشد — ارزش دارد و بر اساس آموزه‌های اسلامی باید چنین علمی را — در هر گوشه از عالم که باشد و به هر قیمتی — جست‌وجو و کسب کرد.*

مشکل اشتراک لفظی

یکی از بزرگ‌ترین موانع حل صحیح مسائل علوم گوناگون، عدم توجه به اشتراکات لفظی و پیامدهای ناگوار آن برای مباحث علمی است. خلط اصطلاحات یکی از شایع‌ترین عواملی است که در علوم باعث مغالطه اشتراک لفظی شده، به سوء تفاهم و منازعات بی‌حاصل می‌انجامد. بحث از معنای عبارت «علم دینی» یک بحث زبانی و قراردادی است. علم، دین، و علم دینی در حکم مشترک لفظی هستند. هیچ‌کدام از معانی گوناگون آنها را نمی‌توان غلط یا باطل دانست زیرا این واژه‌ها عناوینی اعتباری هستند که به تناسب اهدافی خاص وضع شده‌اند و به همین دلیل برهان‌پذیر نیستند. البته می‌توان تناسب تعاریف با

* «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلْبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بَسَفَكَ الْمُهْجَ وَ خَوَّضَ اللَّجْجَ (كلینی، [بی تا]، ج ۱، ص ۳۵)؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ؛ وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ؛ وَ فَضَّلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَهُ الْبَدْرُ؛ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ النَّبِيِّاءِ، إِنَّ النَّبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۷۸)؛ وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مَسْلَمَةٍ» (همان، ج ۱، ص ۱۷۷)؛ «وَ قَالَ (ص): اطلبوا العلم و لو بالصين» (همان).



اهداف مقصود از آنها را نقد کرد یا اگر بر مبانی معرفت‌شناختی یا هستی‌شناختی خاصی مبتنی هستند، آن مبانی را به نقد کشید. هم واژه «علم» و هم واژه «دین» معانی گوناگونی دارند و کاربردهایی گوناگون برای آنها در تمام زبان‌ها وجود دارد.

در بحث از رابطه علم و دین، باید تمام معانی گوناگون علم را در نظر گرفت و رابطه هر یک از آنها را با دین سنجید. از سوی دیگر، دین با تعاریف گوناگونی که برای آن شده و عناصر گوناگونی که برای آن در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند روابطی متنوع را با هر یک از معانی علم داشته باشد. از این رو، قضاوتی کلی درباره رابطه علم و دین، قضاوتی خام و غیرعلمی است بلکه باید از یک‌سو، معانی گوناگون علم از یکدیگر تفکیک شود و از سوی دیگر، تعاریف گوناگون دین و اجزای گوناگون آن به‌طور مجزا در نظر گرفته شده، رابطه هر یک از گزینه‌های ممکن با یکدیگر سنجیده شود. از این رو، بررسی رایج‌ترین معانی علم، دین، و علم دینی و تعیین معنای مختار اهمیت بالایی دارد.

واکاوی مفهوم علم

واژه «علم» و مترادفات آن در زبان فارسی، مانند معرفت، دانش و شناخت؛ و معادل‌های آن در زبان‌های دیگر اغلب از مشترکات لفظی شمرده می‌شوند که معانی بسیار گوناگونی دارند. فی‌الجمله در تمام کاربردهای آنها مفهوم «آگاهی» وجود دارد که شامل علم حضوری و حصولی می‌شود (برای توضیح بیشتر درباره علم حضوری و حصولی، ر.ک.به: محمدتقی مصباح‌یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱،

درس ۱۳ و ۱۴). در اینجا به رایج‌ترین معانی علم اشاره می‌شود:

۱. معنای روان شناختی

علم گاهی مقوله‌ای روانی تلقی می‌شود که در آن حالت یقین شخصی ملاک است؛ نه موضوع، مسئله یا روش خاص و نه حتی نسبت شناخت فرد با واقعیت. بنا بر این حتی اگر شناخت وی صددرصد مخالف واقع باشد اما وی به آن یقین صددرصد داشته باشد، باز هم به این معنا «علم» است. منظور از یقین، در اینجا، شناختی است که تمام عقلا به آن اعتماد می‌کنند و در دسترس همه افراد عاقل واقع می‌شود. یکی از کاربردهای «علم» در قرآن کریم، همین معنا را تداعی می‌کند، از جمله آنجا که از دنباله‌روی غیرعلم نهی می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء، ۳۶) یا هنگامی که کسانی را به دلیل انکار معاد بدون علم یقینی و فقط با تبعیت از ظن، مذمت می‌کند: «وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (جاثیه، ۲۴).

۲. شناخت مطابق با واقع

در اصطلاحی دیگر، اگر شناخت مطابق با واقع و نفس‌الامر باشد، «علم» نامیده می‌شود و در غیر این صورت «جهل» خواهد بود، حتی اگر شخص به آن یقین داشته باشد. این معنای علم شامل علم حضوری و حصولی می‌شود، با این تفاوت که همه علوم حضوری علم به این معنا هستند زیرا عین واقع هستند اما علوم حصولی فقط در صورتی به این معنا علم نامیده می‌شوند که مطابقت با واقع داشته باشند.



۳. شناخت حصولی مطابق با واقع

در این اصطلاح، فقط علوم حصولی به لحاظ معرفت‌شناختی ارزش‌یابی می‌شوند و «علم» فقط به آن دسته از قضایا اختصاص می‌یابد که مطابقت آنها با واقع و نفس‌الامر احراز شده باشد. بنا بر این علوم پایه، تجربی طبیعی، انسانی و اجتماعی، تاریخ، هنر، جغرافیا و ... چه به صورت گزاره‌های شخصی و حاکی از یک رویداد مشخص و چه در قالب گزاره‌های کلی و بیان‌کننده قوانین یا ضوابط عام و فراگیر، چه در شمایل رشته‌های علمی و چه به شکل قضایای منفرد، می‌توانند مصادیقی از علم باشند.

۴. شناخت حصولی کلی مطابق با واقع

اصطلاح دیگر از این محدودتر است و فقط اگر قضیه‌ای «سور کلی» داشته باشد، علم نامیده می‌شود و اگر سور آن جزئی باشد یا قضیه‌ای مهمله و بدون سور باشد، دیگر علم نخواهد بود. در اصطلاح فلیسوفان و منطق‌دانان، اغلب همین معنا مورد نظر است و به همین دلیل است که شرط آن را بررسی و اثبات قضایای کلیه می‌دانند و در روش‌شناسی علوم نیز شرط می‌کنند که برهانی باشد و از مقدمات کلی و دائمی تشکیل شود زیرا قضایای شخصی (که کلیت ندارند) به یک معنا قابل اثبات برهانی نیستند. بر این اساس، تاریخ، جغرافیا و دیگر رشته‌های دانش که درباره موضوعات شخصی یا جزئی مطالعه می‌کنند، علم به این معنا شمرده نمی‌شوند.

۵. شناخت حصولی کلی و دستورالعمل‌های مبتنی بر آن

بر اساس اصطلاحی دیگر برای علم، کاربرد شناخت‌های توصیفی در رفتار، استفاده از فرمول‌های کشف‌شده برای ساخت فناوری‌های جدید و صدور دستورالعمل‌ها بر اساس کشفیات توصیفی نیز جزو علم شمرده می‌شوند. «علم» به این اصطلاح به دو قسم توصیفی (Descriptive) و توصیه‌ای (Prescriptive) تقسیم می‌شود؛ علم توصیفی به بخش‌هایی از علوم گفته می‌شود که به تبیین (Explanation) پدیده‌ها و کشف روابط علی و معلولی میان آنها می‌پردازند و آنها را توصیف می‌کنند. در برابر، رشته‌هایی علمی که بر اساس یافته‌های علوم توصیفی، به ارزش‌دآوری و صدور دستورالعمل اجرایی اقدام می‌کنند، علوم دستوری (توصیه‌ای) نامیده می‌شوند. از آنجا که دستورالعمل‌ها بیشتر با توجه به غایت، هدف یا هنجارها صادر می‌شوند، این دسته از علوم گاه به‌عنوان علوم هنجاری (Normative) نیز شناخته می‌شوند.

۶. شناخت حصولی کلی حقیقی

در این اصطلاح، فقط گزاره‌هایی کلی (مانند قضایای فلسفی، فیزیکی و ریاضی) که موضوع آنها از امور حقیقی تشکیل شده باشد را در دایره علم قرار می‌دهند، اما گزاره‌های اعتباری* (مانند گزاره‌های مربوط به ادبیات و زبان‌شناسی) که از حقیقتی عینی حکایت نمی‌کنند و به‌اصطلاح، مابه‌ازای خارجی ندارند، «علم» نامیده

* «اعتباری» خود معانی و اصطلاحات گوناگونی دارد که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست. برای مطالعه بیشتر، ر.ک.به: مصباح‌یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۹.

نمی‌شوند. این اصطلاحی است که بیشتر فیلسوفان و اهل معقول به کار می‌برند.

۷. شناخت حصولی تجربی

مطابق اصطلاحی دیگر، علم یعنی کشف واقعیت‌های مربوط به پدیده‌های محسوس با روش تجربی حسی. اما در صورتی که راه اثبات گزاره‌ای (مانند گزاره‌های مربوط به فلسفه، هنر، اخلاق و به‌طور کلی مسائل متافیزیکی) تجربه نباشد بلکه از راه قیاس عقلی، وحی یا شهود عرفانی اثبات شود، از جرگه علم خارج است و معتبر نخواهد بود. این اصطلاح برای Science که در چند قرن اخیر (بعد از رنسانس) در اروپا پدید آمده و در زبان فارسی معادل «علم» را برای آن برگزیده‌اند، اخص از معانی پیش است. این اصطلاح که ابتدا بر اساس یک فرضیه معرفت‌شناختی در باب اثبات گزاره‌ها، به نام اثبات‌گرایی (یا تحصل‌گرایی) (Positivism) جعل شد، به تدریج شیوع یافت و به دیگر محافل علمی جهان نیز سرایت کرد.

این اصطلاح ریشه در یک مکتب معرفت‌شناختی دارد و آگاهانه یا ناخودآگاه بار ارزشی دیدگاه خود را در معنای «علم» اشراب کرده است. دانشمندان آمپریست و دیگر حس‌گرایان و به‌ویژه پوزیتیویست‌ها، چنین وانمود می‌کنند که فقط قضایایی ارزش معرفت‌شناختی و اعتبار علمی دارد که از راه تجربه حسی به دست آمده باشد و اثبات شود. این مطلب غیر از جعل اصطلاحی جدید برای واژه «علم» است بلکه مبتنی بر بحثی معرفت‌شناختی است.

۸. شناخت پدیده‌های مادی با هر روشی

گاه با توسعه در اصطلاح پیشین، علم به معنای هر گونه کوشش برای کشف واقعیت مادی (هر چند با روشی غیرتجربی) به کار می‌رود. برخی برای نفی معناداری «علم دینی» چنین استدلال می‌کنند که: هر رشته‌ای از دانش‌های بشری روش‌شناسی ویژه خود را دارد و روش علم (علوم طبیعی) تجربه حسی است. در صورتی که اگر علم را مطابق با اصطلاح اخیر تعریف کنیم و محور تعریف علم را به جای روش آن، بر موضوع آن قرار دهیم، در این صورت علم دینی هم به این معنا خواهیم داشت.

۹. مجموعه مسایل به مثابه بستر کوشش برای شناخت حصولی

در اصطلاحی دیگر، ملاک علم بودن آن دانسته می‌شود که مجموعه مسائلی مرتبط با یکدیگر باشند؛ گویا که برای آنها نوعی وحدت فرض شده باشد و آن مجموعه به هم پیوسته علم نامیده می‌شود، به گونه‌ای که دیگر تک‌تک گزاره‌ها شایسته نام «علم» نیستند. علم در این اصطلاح به رشته‌های دانش گفته می‌شود که بر اساس موضوع، هدف، روش یا محوری دیگر طبقه‌بندی شده‌اند. شاید شایع‌ترین کاربرد امروزی واژه علم که در بحث‌هایی مانند اسلامی کردن علوم هم به کار برده می‌شود، همین معناست. البته جای این پرسش وجود دارد که آیا قید کشف رابطه صحیح بین موضوع و محمول را باید اضافه کنیم یا اینکه هر نوع کوششی برای کشف آن رابطه - هر چند با نتایج گوناگون - هم جزء علم است؟

۱۰. نقش روش در طبقه‌بندی علوم

آیا روش (متدولوژی) (Methodology) علوم نقشی در تقسیم‌بندی علوم دارد، و جزء مقوم علم شمرده می‌شود؟ در صورتی که تعدد روش را باعث تعدد علوم بدانیم، اگر مجموعه‌ای از مسائل موضوع - محور را بتوان با دو روش اثبات کرد، با دو علم سروکار خواهیم داشت؛ در نتیجه می‌توان برخی از علوم را به دینی و غیردینی تقسیم کرد؛ به این معنا که اگر مسائل مربوط براساس منابع دینی و وحیانی و روش نقلی اثبات شوند، با علمی دینی سروکار داریم و اگر همان مسائل براساس منابع غیردینی و روش‌هایی مانند عقلانی، تجربی و ... اثبات شوند، علمی غیردینی پدید می‌آید. اما اگر روش را خارج از علم بدانیم؛ به این معنا که علم در هر صورت یکی است، چه مسائلش با این روش‌ها اثبات شود و چه با آن روش‌ها، در این صورت، علم دینی و غیردینی به این معنا نخواهیم داشت.

۱۱. نقش هدف در طبقه‌بندی علوم

برخی هدف را در تعریف «علم» دخالت داده‌اند و به‌عنوان مثال، «شناخت واقعیت» را به‌عنوان هدف و جزء مقوم علم شمرده‌اند. آیا هدف و غایت یک کوشش علمی در طبقه‌بندی آن نقش دارد و با تغییر هدف از طرح و حل یک مسئله، وارد فضای علم دیگری می‌شویم؟ طبق یک اصطلاح، اگر مسئله‌ای برای هدفی خاص - مانند زندگی آسوده دنیوی - مطرح شود و برای حل آن کوشش شود، یک علم پدید می‌آید و در صورتی که همان مسئله برای هدفی دیگر -

مانند رسیدن به سعادت اخروی و قرب به خداوند متعال — مدنظر قرار گیرد و حل شود، علمی دیگر تولید می‌شود. در برابر، اصطلاح دیگری وجود دارد که غایت را در تعریف و تقسیم علم دخالت نمی‌دهد و تا هنگامی که پرسش یکسان باشد، آن را مسئله همان علم می‌شمارد.

۱۲. معنای منتخب

علم بر حسب تعریف مورد قبول، مجموعه مسائلی تشکیل شده از موضوع و محمول هستند که موضوعات آنها زیرمجموعه یک موضوع واحد هستند و پاسخی برای اثبات یا نفی می‌طلبند. هر کوششی در این راه، کوششی از سنخ آن علم شمرده می‌شود و منبع یا روش در آن نقشی ندارد. علم به این معنا شامل فقاقت (در فقه)، تفلسف (در فلسفه)، و تحقیق و پژوهش تجربی (در علوم) می‌شود.

بنا بر این تعریف؛ اولاً، تک‌گزاره‌ها علم تلقی نمی‌شوند خواه حاکی از واقعیات نفس‌الامری باشند یا مبین روابط ارزشی؛ ثانیاً، رشته‌هایی علمی هم که مشتمل بر گزاره‌های ارزشی و دستوری باشند در دایره علوم جای می‌گیرند؛ ثالثاً، روش علم منحصر در تجربه حسی نخواهد بود بلکه مجموعه شناخت‌هایی که پیرامون یک محور باشند مصداقی از علم شمرده می‌شوند، خواه با روش عقلی حاصل شوند یا با روش‌های نقلی، شهودی یا تجربی.

اما در مبحث رابطه علم و دین، منظور از «علم» که در عرض «دین» قرار می‌گیرد و رابطه‌اش با دین مورد پرسش و کنکاش است، قدری محدودتر از این معنای وسیع در نظر گرفته می‌شود. توضیح آنکه موضوع مورد بحث در اینجا



نسبت‌سنجی میان معارفی است که از دین به دست می‌آید با دانش‌هایی که از دیگر منابع معرفت فراچنگ می‌آیند. بنا بر این، علمی که تماماً از دین استخراج شده باشد، هر چند در تعریف علم می‌گنجد اما این علم خود یک طرف نزاع است و طرف دیگر (که با عنوان «علم» به آن اشاره می‌شود)، دیگر معرفت‌های بشری قرار دارند. به دیگر سخن، ما در این مبحث با اصطلاحی جدید از علم سروکار داریم و آن عبارت است از مجموعه قضایایی که از دیگر منابع معرفت (غیر از دین) به دست آمده است.

معانی دین

۱. احساس تعلق و وابستگی

برخی دین را به یک احساس فروکاسته، تمام محتوای نظری و عملی آن را اموری زائد تلقی کرده‌اند. از نظر آنها، گوهر دین «نه تفکر است و نه عمل بلکه شهود و احساسات است [..]. بنا بر این دین فقط در صورتی قلمرو و هویت خاص خود را حفظ می‌کند که خود را به‌طور کامل از قلمرو و هویت اندیشه و نیز عمل جدا کند» (Schleiermacher, 1988, p.102).

۲. باور به امر قدسی

بعضی از غربی‌ها خواسته‌اند معنایی را از دین ارائه دهند که شامل همه ادیان - از جمله بت‌پرستی، توحید، ثنویت، تثلیث، انکار خدا و ... - بشود و از این رو دین را به «باور به یک امر قدسی» تعریف کرده‌اند. این اصطلاح با معنای لغوی

دین سازگار است که حاکی از آیینی است که عده‌ای آن را محترم می‌شمارند و به آن عمل می‌کنند.

۳. باور به ماورای طبیعت و برقراری نوعی ارتباط با آن

در این اصطلاح، عنصر «متعالی» از ذاتیات مفهوم دین شمرده شده است و دین به مثابه «راهی برای درک و برقرارکردن ارتباط با موجود متعالی» (Mehta, 1991, p.345) معرفی شده است.

آنچه میان سه معنای بیان‌شده مشترک است این نکته می‌باشد که دین در تمام این اصطلاحات در باور و رابطه‌ای درون‌ذهنی (Subjective) و شخصی خلاصه می‌شود که آن هم بیشتر ذوقی و سلیقه‌ای است و از واقعیتی حکایت نمی‌کند. چنین گرایش‌هایی که رویکردهایی سکولار به دین است، می‌کوشند دین را در فقط رابطه انسان با خدا (به‌عنوان امر قدسی یا ماورایی) بدانند که اصالتاً به جامعه و مسائل زندگی مردم ارتباطی ندارد.

۴. مجموعه باورها و ارزش‌های رفتاری مناسب

شاید شایع‌ترین و پرکاربردترین مفهوم دین در محاوره‌های عرفی این است که آن را مجموعه‌ای از باورها راجع به هستی (از جمله انسان) و مبدأ پیدایش آن، رفتارهای ناشی از (یا متناسب با) این باورها می‌دانند. این معنا از دین به اصطلاح رایج آن که دین را شامل سه بخش باورها، اخلاق و احکام می‌داند بسیار نزدیک است. انکار خداوند متعال و الحاد مطلق هم از آن جهت که پاسخ به پرسشی درباره هستی است، دین تلقی می‌شود. دین به این معنا در قرآن کریم



هم به کار رفته است، چنانکه در سوره کافرون خطاب به مشرکان و بت پرستان می‌فرماید: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (کافرون، ۶). در این صورت، مجموعه مسائل مربوط را می‌توان «علم دینی» نامید و علم دینی را نیز به دو قسم الهی و الحادی تقسیم کرد.

۵. دین الهی حق

بر اساس اصطلاحی دیگر، فقط مجموعه‌هایی دین نامیده می‌شوند که افزون بر مؤلفه‌های بالا، دو ویژگی دیگر نیز داشته باشند: اول آنکه از سوی خداوند متعال نازل شده باشند و دیگر آن که تحریف نشده باشند. بنا بر این دین یعنی: «باور به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این باورها» (مصباح‌یزدی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۸). کسانی که دین را شامل طریقت و شریعت دانسته‌اند (فاضل مقداد، ۱۳۷۱، ص ۲) همین معنا را اراده کرده‌اند. از نظر اسلام (و بسیاری از دیگر ادیان)، فقط یک دین صحیح وجود دارد. در قرآن کریم، دین به این معنا نیز به کار رفته است، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل‌عمران، ۱۹)؛ یعنی فقط یک دین وجود دارد و آن اسلام است.

۶. روش اثبات مسایل دین

پاسخ به پرسش از روش تحقیق و اثبات مسائل دین ارتباطی تنگاتنگ و مستقیم با تعریف دین دارد. با عنایت به تعریف سه‌بخشی از دین (که شامل باورها و اخلاق و احکام می‌شود)، برای اثبات و تحقیق در هر بخش باید از روش متناسب با همان موضوعات استفاده کرد و روش‌های واحد برای شناخت و حل

تمام مسائل دین وجود ندارد، هر چند ممکن است حل برخی مسائل از راه‌های گوناگون امکان‌پذیر باشد. دین به این معنا با یک روش اثبات نمی‌شود و نمی‌توان گفت: تمایز علم، دین و فلسفه به روش تحقیق آنهاست و هر یک از آنها فقط یک روش دارد. از این رو، روش نمی‌تواند نقشی در تعریف دین (به این معنا) داشته باشد.

۷. نقش هدف در تعریف دین

دین مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و احکام عملی است که راه رسیدن به سعادت ابدی را به انسان نشان می‌دهند. از زاویه‌ای دیگر، با عنایت به منابع معرفت‌های دینی می‌توان گفت: محتوای عقل، کتاب و سنت در ارتباط با آنچه انسان را می‌تواند به سمت کمال و سعادت جهت دهد «دین» نام دارد (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۴). علامه طباطبایی؛ با چنین رویکردی است که دین را چنین تعریف می‌کند: «... [الدین هو] الحکم بوجوب اتباع المعلوم النظری و الالتزام به و هو العلم العملي؛ کقولنا: يجب أن يعبد الإنسان الإله تعالى و يراعى في أعماله ما يسعد به في الدنيا و الآخرة معا» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵، ص ۸).

در این رویکرد، قلمرو دین شامل تمام امور زندگی انسان، اعم از مسائل فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی می‌شود و شمول دین نسبت به این‌گونه مسائل مشروط به هدفی است که برای آنها در نظر گرفته می‌شود. این مدعا که تمام شئون زندگی انسان در دایره دین قرار می‌گیرد، دو پیش‌شرط دارد و یک پیش‌فرض. پیش‌شرط اول آن است که نقش امور و افعال در سعادت



ابدی انسان لحاظ شده باشد؛ و پیش شرط دوم آن است که این شئون اموری اختیاری باشند زیرا افعال غیراختیاری به خودی خود نقشی در سعادت یا شقاوت ابدی ندارند (ر.ک.به: مصباح‌یزدی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۹-۱۱۰). پیش‌فرض این مدعا هم آن است که تمام کنش‌های اختیاری انسان در سعادت و شقاوت نهایی انسان نقش دارند.

نکته قابل توجه این است که غالب (اگر نگوئیم همه) این مسائل به حوزه کاربردی علوم مربوط می‌شود و نه حوزه نظری و توصیفی علوم. شناخت پدیده‌ها و روابط میان حقایق مادی ارتباطی مستقیم با ارزش‌ها و سعادت یا شقاوت ندارند بلکه این چگونگی استفاده از آنها در زندگی انسان و چگونگی تعامل با آنهاست که ما را وارد حیطه افعال اختیاری و ارزش‌ها می‌کند؛ در نتیجه به قلمرو دین وارد می‌شود.

۸. معنای منتخب

از میان اصطلاحات گوناگون دین، آنچه برای بحث ما مهم است، دین الهی حق است که همان اسلام ناب می‌باشد. هنگامی که از دین دفاع می‌کنیم یا از لزوم دینی شدن کشور، دانشگاه‌ها، علوم، و ارزش‌ها سخن می‌گوییم، منظور ما دین حق، یعنی پاسخ‌های صحیح و مطابق با اسلام واقعی است.*

*. از آنجا که هدف ما از ارائه تعریف‌ها و اصطلاحات دین در این بخش استقرای تام همه معانی مطرح‌شده نیست، به بررسی برخی از مشهورترین تعریف‌ها بسنده کرده‌ایم. در این‌باره تعریف‌هایی دیگر نیز وجود دارند که در مجالی وسیع‌تر می‌توان آنها را نیز بررسی کرد. به‌عنوان نمونه، آیت‌الله جوادی‌آملی تعریفی بسیار وسیع از دین ارائه می‌فرماید و آن را

از آنجا که هدف اصلی دین و ملاک حقیقی نیاز به دین آن است که راه رسیدن به سعادت را به انسان‌ها نشان دهد، می‌توان گفت: بخش اصلی و محوری دین همانا آموزه‌هایی است که به نوعی با سعادت ابدی و کمال نهایی وی گره می‌خورد. دیگر معارف و مطالبی که در منابع اصیل اسلامی (کتاب و سنت) بیان شده است یا مقدمه‌هایی برای رسیدن به این هدف اصلی هستند یا به دیگر نقش‌ها و مسئولیت‌های اولیای دین مربوط می‌شوند. منبع این آموزه‌ها به تناسب مسئله مورد بحث می‌تواند خود واقعیت، عقل، کتاب و سنت یا طبیعت محسوس باشد. دستیابی به آموزه‌های دین اسلام درباره موضوعات گوناگون نیز به تناسب موضوع ممکن است با روش شهودی (علم حضوری)، عقلی (فلسفی)، نقلی یا تجربی امکان‌پذیر شود.

در این اصطلاح، اجزای دین سلسله‌مراتبی دارند؛ بر یکدیگر مترتب می‌شوند و مانند ریشه، ساقه و شاخسار درختی می‌مانند که در یک جریان یک‌سویه، هر بخش اجزای فرعی‌تر را تغذیه می‌کند. پایه دین را باورها تشکیل می‌دهد که شامل مباحث هستی‌شناسانه مطابق با واقع است و در قالب قضایایی خبری (مانند: خدا هست، وجود خدا حق است، پیامبر از طرف خدا مبعوث شده است و حیات پس از مرگ وجود دارد) بیان می‌شود و باید به آنها باور پیدا کرد. در پی این باورها، سلسله‌ای از ارزش‌ها (مانند: کمال، قرب به خداوند متعال،

شامل شناخت افعال و گفتار خداوند متعال شمرده، می‌نویسد: «تفسیر عالمانه فعل و قول خداوند متعال هر دو حجت است و هر دو تأمین‌کننده محتوای اسلام هستند» (جوادی‌آملی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۲). در چنین تعریفی، هر چه حقیقتاً علم باشد، در قلمرو دین می‌گنجد و نسبتی جدید میان آن دو پدید می‌آید.

عدالت، عفت، و امنیت) مطرح می‌شود که لازمه باور به آن حقایق است و باید به آنها پای‌بند بود. سرانجام براساس این ارزش‌ها رفتارهایی توصیه می‌شوند که بخش دستورالعمل‌های دین را تشکیل داده، مشتمل بر توصیه به رفتارهایی است که با باورها و حقایق دینی متناسب بوده، درستی آنها تضمین شده و در جهت تحقق اهداف و ارزش‌های دینی است، از طرف خدای متعال نازل شده و پیامبر اسلام ﷺ آن را به دیگران ابلاغ فرموده است. این سه بخش در قالب تعریف مشهوری خلاصه شده است که دین را متشکل از باورها، اخلاق و احکام معرفی می‌کند. همچنین تقسیم معارف دین به اصول و فروع دین از همین بینش نسبت به آموزه‌های نظری و عملی دین و رابطه میان آنها ناشی شده است.

قلمرو دین به معنای مختار

برای شناخت مؤلفه‌ها، محتوا، و قلمرو دین حق به نگاه درون‌دینی نیاز است و نمی‌توان با نگاهی جامعه‌شناختی یا عقلانی محض به قضاوت در این موارد پرداخت بلکه باید با استفاده از کتاب و سنت، آن را تعریف و دامنه، رسالت و اجزای آن را مشخص کرد (ر.ک.به: مصباح‌یزدی، ۱۳۷۵، ص ۱۹/ همو، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۳۸ و ۴۰).

روشن است که بر اساس تعریفی که برای هر یک از علم و دین پذیریم، قلمرو آنها نیز تغییر می‌کند. همان‌گونه که گذشت، به نظر می‌رسد کامل‌ترین و رساترین معنا برای دین معنای نهم است که؛ اولاً، مصداق حقیقی آن اسلام است؛

ثانیاً، رسالت دین را هدایت بشر برای رسیدن به کمال نهایی و سعادت ابدی می‌داند. بر این اساس، دین به‌عنوان نقشه راه دست‌یافتن به کمال نهایی و برنامه زندگی سعادت‌مندانه، اصالتاً تعهدی برای تبیین حقایق خارجی و عینی ندارد. البته بیان حقایقی که برای سعادت انسان ضروری بوده، راه دیگری برای درک و شناخت آنها وجود نداشته باشد نیز بخشی از هدف و وظیفه دین را تشکیل می‌دهد. این معارف شامل حقایقی درباره تفصیل مربوط به مبدأ، معاد، نبوت و مانند آنها می‌شود که به اصول اعتقادی دین مربوط می‌شوند و ایمان و باور به آنها سنگ‌بنای سعادت جاودان را تشکیل می‌دهد. اصول و کلیات باورها نیز اصالتاً با روش عقلی اثبات می‌شوند و پیش از پذیرش و ورود به دین باید تعیین تکلیف شده باشند اما معرفت به بسیاری از جزئیات و تفصیل آنها راهی جز تبیین و تعلیم به‌وسیله وحی ندارد. از این تفصیل که بگذریم، بخش اصلی دین به تبیین نظام ارزشی اسلام تعلق دارد که رابطه افعال اختیاری با سعادت را تعیین می‌کند و مبنای دستورات عملی (اعم از عبادی، اخلاقی و حقوقی) دین قرار می‌گیرد. آنچه خارج از این چارچوب در متون دینی مورد اشاره قرار گیرد، اموری جنبی است که نه بیان آنها به کمال دین می‌افزاید و نه عدم بیان آنها نقصی برای دین شمرده می‌شود (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۲، ص ۱۸-۱۹).

از دیدگاه اسلام، تمام رفتارهای اختیاری انسان می‌توانند در سعادت یا شقاوت ابدی وی اثرگذار باشند و از این رو بیان ارتباط آنها با سرنوشت ابدی انسان در حیطه وظایف و قلمرو دین قرار می‌گیرد. نکته قابل توجه آنکه این حقیقت نباید باعث تلقی عامیانه‌ای شود که درباره هر مسئله و معضل فردی و

اجتماعی باید در پی دریافت نسخه‌ای ویژه و آماده از قرآن کریم و حدیث بود. بنا بر این، آنچه گاهی به‌عنوان دین حداکثری (Maximalism) مطرح می‌شود و مقصود از آن اشاره به فرضیه‌ای است که باور دارد تمام مطالب دانستنی درباره هستی، چیستی، چرایی و ارزش‌های خاص و عام ممکن را باید از میان الفاظ و عبارات کتاب و سنت استخراج کرد، امری موهوم است و با آموزه‌های و مدعای دین مبین اسلام سازگاری ندارد.

بیان ارزش رفتارهای انسان از جهت اثرگذاری آنها بر سعادت یا شقاوت انسان در حیطه وظایف دین قرار می‌گیرد و نه تمام حیثیات و مسائل مربوط به انسان یا حتی افعال انسانی (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۲). از این رو بیان واقعیات مربوط به حقایق فیزیکی و شیمیایی، پدیده‌های زمین‌شناختی و کیهانی، ساختمان بدن انسان، بیماری و سلامت جسمانی، آسیب‌های روانی و راه درمان آنها و هزاران مسئله دیگر مانند آنها از وظایف دین شمرده نمی‌شوند. این حقیقت، معنای صحیح جامعیت دین را تبیین می‌کند زیرا؛ اولاً، از دید اسلام، خداوند متعال حاکم بر جهان و انسان است و تعیین وظایف بندگان در حیطه اختیارات اوست؛ ثانیاً، اسلام میان زندگی دنیا و زندگی آخرت پیوستاری را ترسیم می‌کند که بر این اساس، آثار رفتارها و اعمال انسان در بهروزی یا سیه‌روزی وی در زندگی آینده‌اش در همین دنیا و نیز در تکامل یا انحطاط وی در آخرت نقش دارند. به علت همین تأثیر رفتارهای اختیاری انسان در کمال نهایی و سعادت ابدی است که این دسته از رفتارهای انسان رنگ ارزشی به خود می‌گیرند و از همین دید وارد حوزه دین می‌شوند.

کوتاهی در بیان این دسته از مسائل نقضی برای دین شمرده می‌شود و دین کامل باید از این دید جامعیت داشته باشد. کوتاه سخن آنکه، ورای نتیجه دنیوی رفتارها، دین به آن جنبه از نتایج رفتارها نظر دارد که باعث سعادت یا شقاوت ابدی می‌شود (همان، ص ۵۷ — ۵۸). دین از آن نظر که تمام مسائل فردی و اجتماعی انسان را در برمی‌گیرد شامل روابط انسان با خداوند متعال، روابط انسان با انسان‌های دیگر در تمام عرصه‌های اجتماعی، تربیتی، مدیریتی، اقتصادی، حقوقی، سیاسی و بین‌المللی و روابط انسان با طبیعت و محیط زیست می‌شود و درباره ارزش‌ها و باید و نبایدهای مربوط به آنها حکم و داوری می‌کند (همان، ص ۱۹).

معانی علم دینی

برای آنکه تصویر روشنی از ترکیب وصفی «علم دینی» داشته باشیم، باید تعاریفی که از واژه‌های «علم» و «دین» بیان کردیم را مد نظر قرار دهیم و بر اساس هر یک از آنها معنای علم دینی را تشریح کنیم. همچنین باید ملاک‌ها و مناسبت‌هایی که عرفاً باعث می‌شوند تا وصف دینی به علم نسبت داده شود بررسی شوند. امکان نسبت‌دادن دین به علم بر اساس برخی تعریف‌هایی که پیش از این برای علم و دین بیان شد، با در نظر گرفتن برخی جهات اتصاف، از نظر عرفی بی‌معنا و در نتیجه غیرممکن است؛ به‌عنوان نمونه، اگر علم به معنای شناخت حصولی تجربی باشد و در برابر، دین به مجموعه باورها و ارزش‌های معطوف به سعادت بشر محدود شود، در این صورت چیزی به نام علم دینی

نخواهیم داشت زیرا باور یا عدم باور به خداوند متعال و دیگر آموزه‌های دینی تأثیری در کشف کردن رابطه میان دو پدیده محسوس از راه تجربه ندارد، همان‌گونه که دیگر گرایش‌ها و نگرش‌های پژوهش‌گر ربطی به علم نخواهد داشت.

۱. علمی با خاستگاه اسلامی

شاید بتوان گفت: رقیق‌ترین مناسبت که دینی و اسلامی خواندن برخی از علوم را توجیه می‌کند، پیدایش و رشد یک رشته علمی یا یک نظریه در سرزمینی اسلامی است. مشابه چنین رابطه‌ای را می‌توان در جایی سراغ گرفت که یک علم را به این دلیل «اسلامی» می‌نامند که به وسیله دانشمندان مسلمان (و نه الزاماً در یک کشور اسلامی) تولید شده است. در این کاربرد، علم اسلامی در حقیقت به معنای علم عالمان مسلمان می‌باشد و بهتر است به آن علم مسلمانان گفته شود. توصیف چنین علمی به اسلامی بودن یک استعمال مجازی برای لفظ «اسلامی» است.

۲. علمی که موضوعش اراده الهی باشد

بر اساس این اصطلاح، روش و منبع معرفت و نیز هدف آن نقشی در دینی یا غیردینی بودن دانش ندارند بلکه این نوع نگاه به روابط بین پدیده‌ها و سلسله علت‌ها و معلول‌ها و نتیجه‌گیری دانشمند است که به آن صبغه دینی یا غیردینی می‌بخشد. به عبارت دیگر، ملاک دینی بودن، کشف اراده الهی دانسته شده است. در توجیه این اصطلاح چنین استدلال می‌شود: شکی نیست که علمی مانند فقه که موضوع آنها اراده تشریحی خداوند متعال است، دینی هستند. کشف رازهای

طبیعت نیز به مثابه کشف اراده الهی در خلقت تلقی می‌شود و علوم مربوط به آنها نیز با همین ملاک، «علم دینی» شمرده می‌شوند.

نکته مهم در این استدلال آن است که خداوند متعال دو نوع اراده دارد: اراده تکوینی و اراده تشریعی. اراده تکوینی خداوند متعال همان است که در جهان به وسیله سلسله علل و اسباب تحقق پیدا می‌کند و به پیدایش یک پدیده مادی یا غیرمادی می‌انجامد. خداوند متعال اراده تشریعی هم دارد که بر حسب آن، شریعت‌های الهی و احکام عملی آنها شکل می‌گیرند. آنچه خداوند متعال با اراده تشریعی از انسان‌ها خواسته است، در قالب دین به وسیله پیامبران و معصومان بیان فرموده است و انسان‌ها می‌توانند با اختیار خود آنها را بپذیرند و عمل کنند یا نپذیرند و به آنها تحقق نبخشند. بنا بر این، «دین» به این معنا کاشف از اراده تشریعی الهی است و نه کاشف از هر اراده‌ای تا شامل اراده تکوینی وی هم بشود. این اراده الهی به حوزه رفتارهای اختیاری انسان مربوط شده، از سنخ اراده تشریعی الهی است و ارتباطی با اراده تکوینی وی ندارد. بنا بر این نمی‌توان از این مقدمه که علوم دینی در اصطلاح رایج، کاشف از اراده الهی هستند، نتیجه گرفت: هر علمی که کاشف از هر نوع اراده الهی (حتی اراده تکوینی) باشد «دینی» است؛ زیرا چنین استدلالی مشتمل بر مغالطه اشتراک لفظی است.

نکته دیگر درباره این استدلال آن است که دخالت دادن نوع نگاه دانشمند در علم، جعل اصطلاحی جدید برای علم بر خلاف اصطلاح متعارف و مورد بحث در محافل مربوط است. پرسشی که در محافل دینی و علمی درباره رابطه میان



علم و دین و معنای علم دینی مطرح است به معنایی از علم نظر دارد که نوع نگاه و تفسیر دانشمند تأثیری در نتیجه تحقیق نداشته باشد. البته نگاه دانشمند این اثر را دارد که وی از نتایج تحقیق خود در یک مسئله یا رشته علمی چه استفاده‌ای برای دیگر زمینه‌ها داشته باشد. همان‌گونه که وی می‌تواند از یک مسئله ریاضی به‌عنوان مقدمه‌ای برای پاسخ‌دادن به پرسشی در فیزیک بهره ببرد، همچنین قادر خواهد بود با نگاهی الهی به ریاضیات، از یک مسئله ریاضی به‌عنوان مقدمه‌ای برای استدلالی کلامی سود برد اما این استفاده از علم به معنای دینی شدن ریاضیات نبوده، مستلزم هیچ‌گونه تغییری در آن نخواهد بود بلکه نوعی کاربرد برای علم ریاضیات شمرده می‌شود و بیرون از حدود تعریف‌شده برای علم است. موضوع، مسائل، مقدمات، منابع، روش و نتایج ریاضیات در هر دو نگاه یکسان هستند، از این رو، هم مؤمن می‌تواند مسائل ریاضی را با به‌کارگیری روش درست و استفاده از مقدمات معتبر حل کند و هم کافر. حتی شرط فهم و کسب معرفت نسبت به بعضی از مسائل دینی هم این نیست که شخص حتماً مؤمن باشد و به همین علت است که کافران نیز می‌توانند برخی معارف بنیادین دین را فهم کنند و به حقانیت دین ایمان بیاورند. اگر چنین نبود، کافران برای عدم ایمان خود حجت داشتند و فرستادن پیامبران کاری بیهوده می‌نمود.

۳. علمی که موضوعش قول یا فعل الهی باشد

اصطلاح دیگری برای علم دینی که شباهت بسیاری به معنای پیشین دارد، آن است که وصف دینی را برای علومی به کار می‌برد که موضوعش قول یا فعل

الهی باشد. در استدلال بر چنین کاربردی گفته شده است: علت آنکه به علوم حوزوی «علوم دینی» گفته می‌شود آن است که موضوع آنها کلام (قول) خداوند متعال است و هدفشان فهم معنای کلام اوست؛ و اگر می‌توان کوشش برای فهم کلام الهی را علم دینی نامید چرا کوشش برای فهم افعال الهی (که بخشی از آن در طبیعت تجلی می‌کند) را علم دینی ندانیم. بنا بر این استدلال، اگر مطالعه پدیده‌های طبیعی و روابط میان آنها با توجه به این حقیقت انجام شود که همه پدیده‌های طبیعی افعال الهی هستند و انگیزه دانش‌جو و پژوهش‌گر در این علوم آن باشد که مظاهر فعل الهی را مطالعه و کشف کند، حاصل این کوشش‌ها علمی دینی خواهد بود، هر چند با روش تجربی به حل و اثبات مسائل خود بپردازد. از جمله نقدهایی که بر این معنا وارد می‌شود آن است که در کاربردهای شایع در محافل علمی و دینی چنین معنایی از علم دینی اراده نمی‌شود و جعل این اصطلاح کمکی به حل آن مسئله نمی‌کند. افزون بر این، هر علم موضوع خاصی دارد که نسبت به نگاه دینی یا غیردینی دانشمند و انگیزه وی از تحقیقاتش «لابشرط» است.

۴. علم غیرمخالف با آموزه‌های دینی

دیگر از معیارهای حداقلی مطرح‌شده برای دینی‌نامیدن علوم (که شاید از معیار پیش‌گفته قدری قوی‌تر باشد) آن است که مبانی و اهداف یک رشته علمی یا گزاره‌ها و نظریات مطرح در آن،* با آموزه‌های دینی اسلام تنافی نداشته باشند.

*. بنابراینکه گزاره‌ها را «علم» بنامیم.



این عدم تنافی شامل مواردی نیز می‌شود که اصولاً زمینه‌ای برای تنافی وجود نداشته باشد، مانند جایی که موضوع و مسائل یک علم به کلی با موضوع و مسائل دین بیگانه باشند. به عبارتی دیگر، در اینجا تقابل میان تنافی و عدم تنافی با دین مانند تقابل میان عدم و ملکه نیست که شأنیت در آنها لحاظ شده باشد. مشکل اینجاست که نظریه‌هایی علمی که با معارف یقینی دینی تنافی داشته باشند فراوان نخواهند بود و اکثر علوم و نیز نظریات علمی را می‌توان زیرمجموعه خانواده بزرگ «علم دینی» به این معنا شمرد. با این حساب، معنای دینی بودن و فایده تقسیم علوم به دینی و غیردینی به زیر سؤال می‌رود.

۶. علم سازگار با آموزه‌های دینی

معیاری دقیق‌تر و مشخص‌تر از ملاک‌های گذشته آن است که علمی را دینی بنامیم که نه تنها با دین مخالف نباشد بلکه دین آن را تأیید هم بکند. بنا بر این اصطلاح، نظریات و راه‌حل‌های موافق با مبانی، ارزش‌ها و احکام دینی از مصادیق «علم دینی» هستند و از میان نظریات گوناگونی که در یک مسئله ارائه شده است، نظریه‌ای دینی می‌باشد که با آموزه‌های اسلامی موافق یا موافق‌تر است (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۲، ص ۱۳-۱۷).

۷. علم استنباط‌شده از منابع دینی

وجه دیگر برای نسبت‌دادن دین به علم در جایی فرض می‌شود که منظور از دین، محتوای منابع اصیل دین (کتاب و سنت) باشد، و مقصود از علم، مجموعه مسائلی که پیرامون محور یک موضوع مطرح می‌شوند. در این صورت، رشته‌ای

علمی که پاسخ به مسائل خود را از منابع اصیل دینی می‌طلبد و آنها را با روش نقلی صحیح به دست می‌آورد، علم دینی نامیده می‌شود. چنین علمی دو مصداق می‌توانند داشته باشند: علمی که مسائلمان قابل اثبات و حل با روش‌های گوناگون هستند که یکی از آن روش‌ها، روش نقلی و استفاده از منابع دینی است. دسته دوم از این علوم آنها هستند که یگانه روش قابل استفاده برای حل مسائلمان روش نقلی تعبدی و یگانه منابع قابل مراجعه برای آنها منابع اصیل دینی است.

۸. علوم چند روشی با استفاده از منابع دینی

اگر این‌گونه مسائل با روش عقلی یا تجربی اثبات شوند، این علم غیردینی خوانده می‌شود، به این معنا که از منابع وحیانی استفاده نکرده است و اگر در اثبات و حل آنها از منابع دینی استفاده شود و پاسخ مسائل آن از آیات قرآن کریم یا روایات معتبر استنباط شود، علم دینی نامیده می‌شود. یکی از این شرایط آن است که در منابع اسلامی به اندازه کافی مطالبی معتبر و قابل استناد درباره موضوع مورد بحث وجود داشته باشد. تمسک به روایات ضعیف‌السند با عبارتهای مبهم و دوپهلوی برای اثبات مسائل علمی خطر بزرگی است که نه تنها علم را تهدید می‌کند که پایه‌های باورهای افراد را نیز در معرض سستی و انهدام قرار می‌دهد. شرط دیگر آن است که نباید تحصیل چنین علمی به معنای دست‌کشیدن از روش‌های معمول و مناسب برای حل مسائل علوم تلقی شود. یکی از آفت‌های طرح علم دینی آن است که برخی تصور می‌کردند



اسلامی کردن علوم به این معناست که روش نقلی و فقهاتی جای روش تجربی و عقلی را در تمام علوم بگیرد. روشن است که این تصور بسیار خامی بوده و نقدهایی جدی بر آن وارد می‌باشد. هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر این مطلب وجود ندارد بلکه تشویق‌های موجود در منابع معتبر دینی بر آموختن علوم از غیرمسلمانان، خلاف این مطلب را اثبات می‌کنند.

۹. علوم صرفاً تعبدی

اصطلاح دیگری برای علم دینی که دایره این علوم را بیش از پیش محدود می‌کند، فقط شامل علومی می‌شود که موضوع و مسائشان جز با روش نقلی تعبدی قابل اثبات نباشد، مانند برخی مسائل فقهی که به عبادات (به معنای خاص)* مربوط می‌شود. در این تفسیر از علم دینی، موضوع و محمول مسائل علم دینی در هیچ منبعی غیر از متون دینی یافت نمی‌شوند، و راه دستیابی به آنها و اثباتشان نیز در روش نقلی تعبدی منحصر خواهد بود. بر اساس این اصطلاح، علومی که این ویژگی‌ها را نداشته باشند، علوم غیردینی نامیده می‌شوند، هر چند مانند ادبیات عربی، لغت‌شناسی، صرف و نحو، اصول فقه، رجال و مانند آنها باشند که برای فهم کلام خداوند متعال و متون دینی مورد نیاز ضروری باشند و در عرف رایج (و بر اساس برخی دیگر از اصطلاحات) جزو

*. گاهی «عبادت» به هر عمل اختیاری گفته می‌شود که با نیت قرب الی‌الله انجام شود، هر چند چنین نیتی در صحت آن شرط نباشد اما عبادت به معنای خاص فقط شامل اعمالی می‌شود که نیت قرب الی‌الله در آن شرط است و ویژگی‌ها و شرایط آن فقط از راه تعبد و با استناد به منابع اصیل دینی فهمیده می‌شود.

علوم دینی شمرده شوند.

۱۰. علمی با روش معتبر نزد دین

مناسبت روش شناختی دیگری که ممکن است برای تجویز و توجیه دینی دانستن یک علم مورد استناد قرار گیرد، آن است که روش آن علم مورد تأیید دین باشد، و اعتبار آن در آموزه‌های دینی به اثبات رسیده باشد؛ به عنوان مثال، ممکن است گفته شود: در شرع مقدس اسلام، استفاده از روش عقلی برای استنباط معارف و احکام دین مورد تأیید بلکه پافشاری قرار گرفته است و فهم عقلی در علوم شرعی (مانند فقه) حجت دانسته شده، محصول آن «علم دینی» نامیده می‌شود؛ از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که روش عقلی در دیگر علوم نیز حجت است و فهم حاصل از آن، با صرف نظر از موضوع و محمولش، مصداق «علم دینی» دانسته می‌شود.

این استدلال استدلالی ضعیف و مغالطی است زیرا نه واژه «عقل» و نه «حجیت» در هر دو جا به یک معنا به کار نرفته‌اند. عقلی که در روایت حجت دانسته شده، از منابع دین شمرده می‌شود و کاشف از اراده تشریحی خداوند متعال می‌باشد عقل عملی است که ارزش‌ها و باید و نبایدهای دینی را کشف می‌کند اما عقلی که در علم، فلسفه، صنعت، فناوری و ... به کار می‌رود و واقعیات تکوینی عالم را کشف می‌کند «عقل نظری» است که به مطالعه پدیده‌ها، و چگونگی تحقق آنها می‌پردازد.

اما «حجت» نیز در این استدلال به یک معنا به کار نرفته است. اینکه روایت



شریف، عقل را در کنار پیامبران حجت دانسته به این معناست که اگر عقل در محدوده توانایی اش، درباره درستی یا نادرستی عملی حکمی قطعی صادر کرد، مانند بیان پیامبران در آن مورد است و مخالفت با آن می‌تواند برای شخص مخاطره‌آمیز باشد و خداوند متعال می‌تواند وی را به همین علت مؤاخذه فرماید. اما به نظر می‌رسد کاربرد واژه حجت در علوم طبیعی یا علوم پایه خلاف مصطلح عرفی است؛ ولی به هر معنایی به کار رود، غیر از معنایی است که در روایت برای آن در نظر گرفته شده است و در علوم شرعی به آن استناد می‌شود، و استفاده از آن در این استدلال نوعی مغالطه اشتراک لفظی را در پی دارد.

۱۱. علمی با مسائل دینی

فرض دیگر آن است که روش به کار گرفته شده در شناخت موضوعات یا حل مسائل یک علم، در دینی یا غیردینی دانستن آن دخالت داده نشود بلکه یگانه ملاک برای اتصاف آن به دینی بودن این دانسته شود که موضوع آن علم از موضوعات دینی باشد. همان‌طور که روشن است، علم در اینجا به معنای مجموعه مسائلی درباره موضوعی مشخص به کار رفته و مقصود از دین نیز محتوای کتاب و سنت است. از این جهت می‌توان به این علم صفت دینی داد به این معنا که مسائل آن عیناً در دین هم مطرح است، هر چند روش اثبات آن در علم و دین متفاوت باشد یا ممکن است شاید به نتایجی گوناگون یا حتی متضاد برسند. آنچه این اتصاف را تجویز می‌کند، بنا به تعریف، اتحاد موضوع است؛ اما اتحاد روش یا اتحاد موضع در آن شرط نشده است. این نوع ملابست بین علم و

دین، نزدیک‌ترین مناسبتی است که می‌تواند بین علم و دین وجود داشته باشد. در برابر، علمی قرار می‌گیرد که موضوع و مسائلیش با مسائل دین تباین دارد و هیچ ربطی به یکدیگر ندارند. علومی نیز یافت می‌شوند که حالت مرزی و بینابین دارند، به این معنا که بعضی از مسائلیشان با مسائل دینی تداخل و اشتراک دارند. ممکن است این علوم را نیز به علوم دینی ملحق کرد که در این صورت می‌توان گفت علمی دینی است که در مسائلیش با مسائل دینی اشتراک داشته باشد. اما اگر علمی هیچ وجه مشترکی با دین از جهت مسائل نداشته باشد، علمی غیردینی خواهد بود.

۱۲. علمی که برای اثبات دین به آن نیاز است

عامل دیگری که کاربرد وصف دینی برای یک علم را موجه می‌سازد آن است که آن علم (خواه رشته علمی یا مسئله‌ای علمی) در اثبات مسائل دینی مورد نیاز باشد، به گونه‌ای که بدون آن نتوان مسائل دینی را اثبات کرد. به دیگر سخن، اگر علمی اصول موضوعه دین را فراهم کند، شایسته نام «علم دینی» دانسته می‌شود. علم دینی در این اصطلاح یعنی «ما یتوقفُ علیه اثباتُ مسائلِ الدین» و شاید طبق همین اصطلاح است که به مجموعه علوم که در حوزه‌های دینی تدریس و تحقیق می‌شود «علوم دینی» گفته می‌شود. در صورتی که علم به معنای شناخت یک قضیه باشد، همان قضیه را علم دینی می‌نامند اما اگر به معنای یک رشته علمی باشد، کافی است که برخی از مسائل آن چنین رابطه‌ای را با برخی از مسائل دین داشته باشند تا عنوان علم دینی بر آن صدق کند. مطابق با این

اصطلاح، باید علمی مانند لغت و ادبیات عربی، علوم صرف و نحو عربی، معانی و بیان و علوم مربوط به فصاحت و بلاغت عربی را از علوم دینی دانست، همچنین علمی مانند تفسیر قرآن و اصول فقه که قواعد فهم درست را فراهم می‌آورند نیز علمی دینی خواهند بود، همان‌گونه که علمی مانند علم رجال و درایه که شناخت اسناد و محتوای روایات به آنها بستگی دارد از این قبیل هستند. فلسفه‌ای که برای اثبات دین نیاز می‌باشد، به این معنا علمی دینی است چون بدون این مقدمات و قواعد، مسائل دینی اثبات نمی‌شوند.

۱۳. معنای منتخب

مهم‌ترین علت طرح این بحث در جامعه علمی و دینی ما و انگیزه ما از پرداختن به این مبحث آن بود که آنچه به نام علم در محافل علمی و دانشگاه‌ها آموزش داده و مطالعه می‌شود، برای خود نسبتی با دین تعریف کرده است که ناشی از مبانی سکولار بلکه نگاه ضددینی پایه‌گذاران آن است. این نگاه غلط به نتایج هولناکی برای بشریت انجامیده است که امروزه برخی از آثار آن در حوزه‌های گوناگون اعتقادی، ارزشی، و عملی مشهود است. هدف از کنکاش در رابطه علم و دین و طرح علم دینی آن است که این رابطه به شکل صحیح بررسی شود و خدمات متقابل علم و دین به یکدیگر در قالب علم دینی به تصویر کشیده شود. «علم» بر حسب تعریف مورد قبول، مجموعه مسائلی با محوریت موضوعی واحد است؛ این مسائل که متشکل از موضوع و محمول هستند پاسخی برای اثبات یا نفی می‌طلبند، به گونه‌ای که هر پاسخی به مسئله داده شود، درون علم

جای می‌گیرد. هر گونه کوشش حصولی در این راه کوششی از سنخ آن علم شمرده می‌شود و نوع پاسخ، منبع آن یا روش اثبات یا حل یک مسئله نقشی در ورود یا خروج آن از علم ندارد. بنا بر این، «علم» به این معنا شامل علوم نقلی مانند تفقه (در فقه)، علوم عقلی مانند تفلسف (در فلسفه) و علوم تجربی (در علوم) می‌شود.

«دین» نیز در تعریف منتخب ما، اسلام ناب می‌باشد که هدف اصلی آن نشان‌دادن راه سعادت به انسان‌هاست. به همین علت، تمام آموزه‌های نظری و عملی که به این هدف معطوف باشد جزو دین است و محدود به آموزه‌هایی نیست که از منبع یا روش خاصی به دست آمده باشند. منبع این آموزه‌ها به تناسب مسئله مورد بحث می‌تواند خود واقعیت، عقل، وحی یا طبیعت محسوس باشد. دست‌یابی به آموزه‌های دین اسلام درباره موضوعات گوناگون نیز به تناسب موضوع ممکن است با روش شهودی (علم حضوری)، عقلی، نقلی یا تجربی امکان‌پذیر شود. اکنون، بر اساس تعاریف پیش‌گفته می‌توان نسبت‌های ممکن میان این دو معنا را در ترکیب وصفی «علم دینی» بررسی کرد.

علم در این تعریف، وظیفه شناخت پدیده‌ها و روابط میان پدیده‌ها را بر عهده دارد. بیان نوع استفاده از آن به منظور دست‌یابی به سعادت واقعی انسان از محدوده موضوع و هدف علم فراتر است. این دین است که رسالت تبیین رابطه پدیده‌ها با کمال روح انسان و مصالح انسانی را بر عهده دارد و چگونگی تعامل انسان با پدیده‌های مادی و غیرمادی را ارزش‌گذاری کرده، تکلیف انسان را در برخورد با آنها تعیین می‌کند (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۹-۶۰). همچنین در

علوم انسانی تا جایی که سخن از تشریح ماهیت یک پدیده انسانی یا اجتماعی و تبیین رابطه آن با دیگر پدیده‌هاست، با علم محض سروکار داریم. این علوم که فقط به توصیف واقعیات انسانی و اجتماعی می‌پردازند میان دین‌داران و بی‌دینان، مسلمانان و غیرمسلمانان مشترک هستند اما به محض آنکه پا را از توصیف فراتر گذاشته، به قلمرو ارزش‌گذاری، هنجاریابی و توصیه دستورالعمل‌های اقتصادی، حقوقی، تربیتی و مانند آنها وارد شویم، به مرزهای مشترک با دین پا گذاشته‌ایم. باورها، اخلاقیات و احکام عملی دین می‌توانند اصول موضوعه، پاسخ‌ها و دستورالعمل‌های اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهند (همو، ۱۳۷۷، ص ۲۸۶). در این‌گونه مسائل است که تفاوت میان علم دینی و غیردینی آشکار می‌شود. بر این اساس، اقتصاد دینی (اسلامی) علمی است که مبانی عقیدتی و ارزشی دین را در سطوح گوناگون این علم مد نظر قرار می‌دهد و با آن مطابقت دارد یا دست‌کم با آنها تنافی ندارد.

در برابر، نظریه‌های علمی که یا بر مبانی ضددینی مانند ماتریالیسم، انکار مجردات و انکار روح مستقل از بدن مبتنی هستند یا روش‌ها و رفتارهایی را پیشنهاد می‌کنند که با باورها یا ارزش‌های دینی ناسازگار یا در تضاد هستند، مصادیق علم غیردینی یا ضددینی شمرده می‌شوند. تنافی داشتن با باورها به این معناست که این نظریه‌ها بر اصول موضوعه‌ای مانند تساوی هستی با ماده یا محدودبودن زندگی انسان در این جهان، مبتنی شده‌اند که مورد قبول دین نیستند. دینی یا اسلامی کردن این علوم مستلزم کشف و ترویج نظریات و تفسیرها و تجویز روش‌ها و رفتارهایی است که با باورها و ارزش‌های اسلامی

سازگار باشند.

تمام علوم را نمی‌توان به این معنا به دینی و غیردینی، اسلامی و غیراسلامی تقسیم کرد. علومی که موضوع، مسائل و اهدافشان با دین ارتباطی پیدا نمی‌کند، به دینی و غیردینی متصف نمی‌شوند. اما علومی که در مبانی، ارزش‌ها یا روش‌هایشان با یکی از مؤلفه‌های دین (باورها، ارزش‌ها و احکام) مرز مشترک داشته باشند، می‌توانند دینی یا غیردینی باشند. بنا بر این، چنین نیست که با داشتن منابع و حیاتی اسلام، از تمام علوم بی‌نیاز باشیم چرا که حتی در مسائل عملی و ارزشی نیز دست‌کم برای شناخت موضوعات، به علوم گوناگونی نیاز داریم. از سوی دیگر، چنان نیست که با شناختن و فراگرفتن علوم، از دین بی‌نیاز شویم چرا که شناخت موضوعات بدون تعیین حکم عملی آنها از سوی دین، تضمینی برای راه‌یافتن به سعادت حقیقی ندارد (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۲، ص ۱۹-۲۰).

هر علمی، روش خود را دارد و مسائلی را که بر اساس مبانی صحیح اثبات‌شده حل می‌کند در حد خودش معتبر است و تا هنگامی که با دلیل معتبرتری تعارض پیدا نکرده باشد باید به همان اندازه به آن بها داده شود. اما بدیهی است که در صورت یافتن دلیلی معتبرتر بر صحت نظریه رقیب باید نظریه گذشته را کنار نهاد و معرفت یقینی‌تر را دنبال کرد. خواه دلیل یقینی و قطعی از استدلال یقینی عقلی به دست آمده باشد یا از منابع دینی قطعی الصدور و قطعی‌الدلاله. علم دینی در این فرض، علمی است که داده‌های آن مخالف نص قرآن کریم یا روایات قطعی نباشد. روشن است که یک نظریه یقینی هیچ‌گاه با معارف یقینی دینی مخالف نیست. چنین روندی به‌طور کامل عقلانی و منطقی



است و هیچ ارتباطی با تعصب مذهبی ندارد؛ چنانکه یکی از ملاک‌های داوری میان نظریات رقیب، عدم مخالفت با معرفت یقینی عقلی است و به معنای آن است که در قلمرو کارایی عقل باید از معارف عقلی قطعی به‌عنوان فصل الخطاب میان نظریات ظنی رقیب استفاده کرد. اما عقل در مسائلی که از محدوده آن خارج باشد قضاوتی ندارد و نمی‌تواند هیچ‌یک از نظریه‌های متخاصم را تأیید یا رد کند. در علم دینی نیز چنین نقشی برای معارف یقینی دینی در نظر گرفته می‌شود، و در مسائلی که از قلمرو موضوع و هدف دین خارج باشد، چنین نقشی برای دین وجود نخواهد داشت. همچنین اگر معرفتی که از منابع دینی به دست می‌آید ظنی باشد، قادر نخواهد بود درباره ظن حاصل از تجربه داوری کند زیرا یک ظن نمی‌تواند ظنی مشابه خود را اصلاح کند.

شاید این شبهه به ذهن خطور کند که خارج کردن برخی از معارف و احکام عقلی و تجربی — مانند بعضی از احکام عقلی فلسفه، منطق و ریاضیات و برخی مطالب پزشکی و مانند آن — از دایره دین، مستلزم محدود کردن قلمرو دین به امور اخروی و درغلتیدن به وادی سکولاریسم است! اما دقت در نکاتی که به آنها اشاره شد، این توهم را رفع می‌کند. ما پافشاری کردیم که قلمرو دین همه عرصه‌های زندگی را دربرمی‌گیرد اما این شمول به معنای آن است که دین رابطه آنها با سعادت و شقاوت انسان — یا به عبارت دیگر تأثیر آنها در هدایت انسان — را مد نظر قرار می‌دهد، نه اینکه روابط فقط مادی و دنیوی میان پدیده‌ها و رفتارها با نتایج این جهانی آنها را بررسی و به‌عنوان دین درباره آنها داوری کند. این نگاه به دین و رابطه آن با ساحت‌های گوناگون زندگی به‌طور کامل برخلاف

بینش سکولار است. از نظر سکولارها، یگانه حوزه‌ای که به دین مربوط می‌شود، حوزه رابطه شخصی با خداوند متعال است (البته به فرض آنکه وجود وی را بپذیرند). اما ما باور داریم دین در تمام صحنه‌های حیات فردی و اجتماعی حضور دارد اما نه به این معنا که جای علم، فلسفه یا هنر می‌نشیند، بلکه به این معنا که وجه ارزشی آنها را بیان می‌کند. البته همان‌گونه که پیش از این نیز توضیح دادیم، اگر دین در مواردی به دلایل گوناگونی، پاسخ یک مسئله علمی را داده باشد، حق و مطابق با واقع است؛ از این رو باید آن را پذیرفت اما این غیر از آن است که بگوییم وظیفه دین بیان تمام مسائل علمی است. وظیفه اصلی دین هدایت انسان در تمام عرصه‌هاست و این مطلب با ادعای سکولارها فرسنگ‌ها فاصله دارد.

تا اینجا، معنای دینی بودن در علوم توصیفی را بیان کردیم اما در علوم توصیه‌ای (دستوری یا هنجاری) دینی بودن معنایی وسیع‌تر دارد. مهم‌ترین نقشی که دین در نظریه‌های کاربردی و روش‌های عملی مطرح در علوم ایفا می‌کند، از راه تأثیر ارزش‌های دینی است زیرا این دسته از علوم با رفتار انسان سروکار دارند و کنش‌های اختیاری بشر را جهت می‌دهند تا اهدافی که از نظر صاحبان مکاتب مطلوب هستند محقق شوند. شناخت اهداف صحیح و راه رسیدن به آنها اصول موضوعه‌ای هستند که پیش از ورود در علوم دستوری باید تعیین تکلیف شوند و دین صحیح مطمئن‌ترین ملجأ حقیقت‌جویان در این‌گونه مسائل است. این بزرگ‌ترین نقشی است که دین در علوم دستوری ایفا می‌کند و معنای صحیح «علم دینی» در این بخش از علوم همین است. به همین علت، در بخش



علوم دستوری، می‌توان این علوم را به دینی و غیردینی تقسیم کرد. در اقتصاد نیز با همین پدیده روبه‌رو هستیم. در حالی که بخش توصیفی اقتصاد که به «علم اقتصاد» معروف است، قابل تقسیم به دینی و غیردینی نیست، در بخش توصیه‌ای آن که بیشتر «نظام اقتصادی» نامیده می‌شود، چنین تقسیمی به‌طور کامل معنادار است که در حقیقت به رفتار اقتصادی انسان‌ها جهت می‌بخشد و «هدف» و «معیار»های آن را تعیین می‌کند (ر.ک: به: همو، ۱۳۷۷، ص ۲۸۵-۲۸۶).

اسلامی‌سازی علوم

یکی از نخستین گام‌ها برای اسلامی‌سازی علوم، تبیین و نقد علوم رایج، تشخیص سره از ناسره در میان نظریات مطرح و اثبات نظریاتی استوار بر اساس مبانی صحیح است. نقدها همه در یک سطح نیستند بلکه برخی روبنایی و برخی زیربنایی هستند. برای تولید علم دینی و اثبات نظریات صحیح، از هیچ‌یک از دو نوع نقد بیان‌شده بی‌نیاز نیستیم.

۱. نقد علوم انسانی موجود

بخشی از روند رویارویی عالمانه با علوم که مقدمه‌ای برای تولید علم دینی یا اسلامی‌سازی علوم است، نگاه نقادانه به علوم، نظریات عرضه‌شده در آنها و دستاوردهای آنها در همان چارچوبی است که این علوم برای خودشان تعریف کرده‌اند.

الف) نقد درونی

ساده‌ترین و روبنایی‌ترین شکل برخورد با علوم موجود آن است که نتایج

تحقیقات آنها با همان روش‌های تجربی خودشان و براساس اصول موضوعه‌ای که در آنها پذیرش عام یافته‌اند،* بررسی نقادانه شوند تا روشن شود آیا به اصول و روش‌های خود پای‌بند بوده‌اند یا خیر؟ مشابه چنین نقدهایی که گاه باعث تحولاتی بنیادین در نظریه‌پردازی در علوم شده یا می‌شوند، در تمام رشته‌های علمی قابل مشاهده و قابل تصور است. همان‌گونه که یک دانشمند غربی یا شرقی حق دارد بلکه به اقتضای جایگاهش باید، در تمام سطوح برخوردی نقادانه با یافته‌های دیگر همکارانش داشته باشد، برای یک دانشمند مسلمان نیز این حق و تکلیف وجود دارد. اگر گاهی شاهد رویه‌ای برخلاف این هستیم، ناشی از خودکم‌بینی و عقده حقارت است.

ب) نقد مبانی

علوم در اثبات یا ابطال مسائل مربوط به خود — در حد یقین یا ظن، به‌عنوان قضایایی اثبات‌پذیر، تأییدپذیر یا ابطال‌پذیر — بر اصولی مبتنی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه پذیرفته شده‌اند. این اصول از مبانی معرفت‌شناختی به‌مثابه سنگ‌بنای معرفت بشری آغاز می‌شود و تا مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و دین‌شناختی پیش می‌روند. برای نقد دستاوردهای علوم، ابتدا باید مبانی معرفت‌شناختی آنها بررسی و نقادی دقیق شوند. رویکرد حقیقت‌جویانه به علوم ایجاب می‌کند که در مرحله نخست، حوزه معرفت‌شناسی

* گاهی، به تقلید از توماس کوهن، از این اصول و روش‌های مقبول و مسلط در علوم به «پارادایم حاکم» تعبیر می‌شود.



تقویت شود. به این منظور باید راه‌های صحیح کشف واقعیت - که چه بسا اعتبار برخی از آنها خیلی بیش از ادراکات حسی باشد - شناسایی، اثبات و ارزش‌یابی شوند. فقط پس از معرفت‌شناسی است که نوبت به حوزه متافیزیک و هستی‌شناسی می‌رسد که اصولی عقلی - مانند اصل علیت و مسائل مربوط به آن - را بررسی و اثبات می‌کند که مورد نیاز علوم هستند و در فلسفه اثبات می‌شوند و پذیرفتن چنین طرحی با آموزه‌های اسلامی به‌طور کامل موافق است. به علت همین هم‌خوانی و هماهنگی کامل میان این اصول معرفت‌شناختی با اصول و معارف دین اسلام است که از این طرح جامع برای تولید و تحول علوم با عنوان «علم دینی» یا «اسلامی کردن علوم» یاد می‌شود؛ و گرنه ما تعصبی نسبت به دین خاص، مذهب خاص، قومیت خاص، زبان خاص یا نژاد خاصی نداریم. علمی که کاشف از حقیقت باشد - از غرب باشد یا از شرق، از مسلمان باشد یا از غیرمسلمان، از سفید باشد یا از سیاه - برای ما محترم است و ما آن را می‌پذیریم.

یکی از اشکالات کلی بر علومی که امروزه به نام علوم غربی نامیده می‌شوند این است که بر یک سلسله اصول موضوعه‌ای مبتنی هستند که یا در جای مناسب خودشان اثبات نشده‌اند یا حتی ابطال شده‌اند اما همچنان به‌عنوان مبنای اثبات و تبیین مسائل علمی مورد استناد دانشمندان قرار می‌گیرند. این مسئله در علومی که بیشتر به‌عنوان «علوم انسانی» یا «علوم اجتماعی» شناخته می‌شوند جدی‌تر است. بخشی از علوم انسانی موجود به صراحت بر اصول موضوعه‌ای مبتنی هستند که از فلسفه‌های مادی‌گرا و غیراسلامی به عاریت گرفته شده‌اند؛

اصولی که بطلان آنها در معرفت‌شناسی و فلسفه اسلامی* به اثبات رسیده است. این مبانی به ترتیب منطقی عبارت هستند از: مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی و مبانی انسان‌شناختی.

خلاصه نقد علوم رایج در مبانی هستی‌شناختی آن است که این علوم بر اصول موضوعه مادی‌گرایانه و هستی‌شناسی ماتریالیستی مبتنی شده‌اند؛ در حالی که این مبانی غیرعلمی و نادرست است.

۲. اثبات مبانی صحیح علوم انسانی

گام بعدی در تولید علم دینی یا اسلامی‌سازی علوم آن است که اصول موضوعه آنها را بر اساسی استوار بنا کنیم. اصول موضوعه مشترک میان تمام علوم را می‌توان به چند دسته کلی تقسیم کرد: مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و مبانی دین‌شناختی. البته این تقسیم حصر عقلی نیست و می‌توان به تناسب موضوعات و اهداف گوناگون، مبانی دیگری نیز به این فهرست افزود.

ابتدا باید با روش عقلی در معرفت‌شناسی که شاخه‌ای از علوم فلسفی (متافیزیکی) است اثبات شوند و این به معنای پذیرش این مطلب است که غیر از ابزار حسی و روش تجربی، راه‌های دیگری هم برای کسب معرفت وجود دارند که حتی از راه‌های حسی و تجربی معتبرتر هستند و به وسیله آنها این‌گونه

* برای مطالعه بیشتر درباره معنای فلسفه اسلامی ر.ک.به: مصباح‌یزدی و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۱۱-۲۵/ عبودیت، ۱۳۸۲، ص ۲۷-۴۲.



مسائل را می‌توان کشف و اثبات کرد. روشی که امروزه بر فضای علمی غرب غالب است و کم یا بیش به کشورهای دیگر هم سرایت کرده است، هر چند عناصر درستی دارد اما من حیث المجموع روشی ناقص و نادرست است. آموزه‌های اسلامی دانشمند مسلمان را به گونه‌ای تربیت می‌کند که بتواند از این کاستی‌ها و کژی‌ها دور و سالم بماند و از این جهت، اسم این روش و علم برآمده از آن را «اسلامی» می‌گذاریم.

گام دوم آن است که یک هستی‌شناسی تحقیقی داشته باشیم و اصول هستی‌شناختی مورد نیاز در حوزه علوم را در آنجا حل و فصل کنیم. این سنخ مسائل در شاخه‌ای از دانش به نام متافیزیک (فلسفه اولی، الهیات بالمعنی الاعم) بحث و کنکاش می‌شود. باید چنین مسائلی را در الهیات و متافیزیک بررسی کنیم و پس از رسیدن به پاسخ، به سراغ نقد و بررسی و تحقیق در مسائل علمی برویم. در گام سوم، اثبات هستی و چیستی موضوع هر علم باید در دستور کار قرار گیرد. این دسته از مسائل اغلب در «فلسفه علوم» بحث و بررسی می‌شوند و برای این کار، از استدلال‌های عقلی و شهودهای عرفانی (روش‌های تجربه‌روحي) بهره برده می‌شود. از آنجا که موضوع علوم انسانی «انسان» است، فهم و اثبات ماهیت حقیقی انسان و ابعاد و توانایی‌های وی مقدم بر مباحث و مسائل این علوم است. از آنجا که موضوع یک علم تعیین‌کننده روش آن هم هست، اهمیت پرداختن به این مرحله دوچندان می‌شود.

الف) مبانی معرفت‌شناختی علوم

بنیادی‌ترین پرسش‌ها در هر کوشش علمی، پرسش‌های مربوط به اصل معرفت است. مسائلی مانند اینکه معرفت انسان چیست و چند نوع است؟ چگونه و از چه راه‌هایی به دست می‌آید؟ چه اندازه و به چه دلیل اعتبار دارند؟ از چه راهی اعتبارشان اثبات می‌شود؟ و آیا می‌توان معرفت یقینی پیدا کرد؛ به چه دلیل؟ نخستین گام برای تولید علم دینی و اسلامی کردن علوم، این است که مبانی علوم را با دلایل متقن اثبات کنیم. ادعای ما این است که می‌توانیم با دلایل عقلی یقینی، منظومه‌ای از علوم و معارف را ارائه بدهیم که منطقی‌ترین بحث‌ها در آن مطرح شده و به اثبات رسیده باشند و با مبانی فکر اسلامی هم‌خوانی داشته باشند. از این رو می‌توان آن را علم اسلامی یا علم دینی نامید زیرا این حقایق همان چیزی است که اسلام می‌گوید. این منظومه فکری از اساسی‌ترین نقطه در فکر بشر که معرفت‌شناسی است، شروع شده، در پی آن هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و دیگر علوم و معارف می‌آیند.

ب) مبانی هستی‌شناختی علوم

همان‌گونه که گذشت، پس از درک و اثبات مبانی صحیح معرفت‌شناختی، نوبت به مسائل هستی‌شناختی می‌رسد. این دسته از مسائل در علمی به نام فلسفه بحث می‌شوند که موضوع خود را کلی‌ترین مباحث مربوط به هستی قرار داده است. در اینجا از انواع هستی‌های ممکن و موجود بحث و کوشش می‌شود تا با دلایلی قاطع به این‌گونه پرسش‌های زیربنایی پاسخ داده شود. هر گونه ادعا و

نظریه‌ای در این حوزه باید با مبانی معرفت‌شناختی استواری پشتیبانی شود. متأسفانه آنچه امروزه در جهان علم (خواه علوم طبیعی یا علوم انسانی) رواج دارد، با وجود ادعاهای پرطمطراق و دهان‌پرکن، از چنین بنیادهایی بی‌بهره است. اثبات موجودهایی غیرمادی و مجرد، از زیربنایی‌ترین مسائل هستی‌شناختی است که مسائل و افق‌هایی جدید فراروی علوم می‌گشاید، افزون بر آنکه برخی باورهای دینی مانند خداوند متعال، وحی و ملائکه را تبیین می‌کند. همچنین در قلمرو انسان‌شناسی، اثبات روح مجردی که بتواند مستقل از بدن باقی بماند، گام نخست در شناخت صحیح و منطقی از انسان را تشکیل می‌دهد. با پذیرش این حقیقت البته راه برای اثبات و پذیرفتن برخی از باورهای دینی و اسلامی چون عوالم مافوق عالم جسمانی مانند برزخ و قیامت نیز هموار می‌شود. با انکار روح غیرمادی، تمام آن باورها نیز به ناچار انکار می‌شوند، هر چند افراد به این لوازم منطقی انکار خود توجه نداشته باشند.

معنای اسلامی‌سازی علوم در این مرحله آن است که فرضیات و نظریاتی علمی که بر اصولی (مانند ماتریالیسم و اصالت ماده) مبتنی باشد که خلاف واقع است و اسلام هم آن اصول را نفی می‌کند، تغییر یابند و مبانی صحیح‌سنگ‌بنای تحقیقات جدید قرار گیرند. علمی دینی است که دست‌کم در مبانی هستی‌شناختی خود با مبانی هستی‌شناختی دین تعارض نداشته باشد. این تحول افزون بر مقام پژوهش باید در مقام آموزش نیز تجلی کند و در کتاب‌های درسی و دانشگاهی ظهور داشته باشد. این به هیچ‌وجه نباید به آن معنا تفسیر شود که مطالب و نظریات غیراسلامی حذف شوند. بحث‌کردن، خواندن و فهمیدن چنین

مباحثی اشکال ندارد اما باید در کنار مبانی صحیح و متقن دینی بیان شود. سبک و سیاق کلامی که بیان می‌شود یا کتابی که نوشته می‌شود باید این باشد که مبانی صحیح با دلایل عقلی و نقلی اثبات شود و بطلان نظریه‌های دیگر به گونه‌ای مستدل و منطقی نشان داده شود؛ برای مثال، وجود موجوداتی غیرمادی یا روح مستقل از بدن که پس از فنای بدن باقی می‌ماند با دلایل معتبر اثبات شود و سپس تذکر داده شود که نظریاتی برخلاف این هم گفته شده است و دلایل ضعف و مردود بودن آنها بیان شود.

ج) مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی

علوم انسانی که امروزه «Humanities» یا «Human Sciences» نامیده می‌شوند، رفتارها یا حالات انسان‌ها را بررسی می‌کنند و براساس آنها علومی دستوری را پدید می‌آورند و توصیه‌هایی برای اخلاق، سیاست، اقتصاد، مسائل خانواده و ... ارائه می‌دهند. روشن است که پیش از تحقیق در این دسته از علوم، سیر منطقی اقتضا می‌کند که افزون بر اثبات مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی، در حوزه انسان‌شناسی به تحقیق بپردازیم تا حقیقت انسان را شناسایی کنیم. این سه حوزه علمی به ترتیب بر تحقیق در مسائل علوم انسانی تقدم دارند. حل مسائل انسان‌شناسی پیش از ورود به مباحث علوم انسانی از دو جهت ضرورت دارد. اول آنکه برای تبیین پدیده‌ها و روابط انسانی نیازمند شناختی صحیح از انسان، ابعاد وجودی وی، جنبه‌های اصلی و فرعی وجودی‌اش و ظرفیت‌ها و محدودیت‌های وی هستیم. جنبه دوم که از نظر اهمیت کمتر از جنبه اول نیست،



نیاز علوم انسانی دستوری به معرفتی کامل از حقیقت انسان و سرانجام وی است. علوم انسانی دستوری بر شالوده نظام ارزشی استوار می‌شود. همان‌گونه که در فلسفه اخلاق و ارزش‌ها اثبات شده است، ارزش‌ها و دستورات‌عمل‌ها در صورتی از پشت‌توانه واقعی و عقلانی برخوردار خواهند بود که بر حقایقی نفس‌الامری و واقعی مبتنی باشند. از آنجا که اخلاق و ارزش‌های مربوط به انسان، ناشی از رابطه میان رفتار اختیاری وی با کمال‌نهایی وی هستند؛ بنا بر این باید انسان، کمالات ممکن برای وی و بالاترین حد ممکن برای کمالش را شناخت و این مسائل در انسان‌شناسی مورد کنکاش واقع می‌شوند. در نتیجه، سیر منطقی بحث به ترتیب عبارت خواهد بود از: معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی و دین‌شناسی.

(د) مبانی دین‌شناختی

یکی از پیش‌فرض‌های سخن‌گفتن از علم دینی یا اقدام به اسلامی‌سازی علوم آن است که موضع خود را در برابر دین مشخص کنیم و به این پرسش پاسخ دهیم: آیا دین یک حقیقت الهی است یا ابزاری ابتدایی و دست‌ساز بشر برای حل برخی مشکلات ساده انسان‌های نخستین یا بازیچه دست قدرت‌ها برای تخدیر توده‌ها؟! برخی فیلسوفان سکولار «دین» را برساخته‌ای غیرعلمی، غیرواقع‌نما و فقط حاکی از سلیقه‌ای خاص می‌دانند که نه دلیل دارد و نه با دلیل قابل اثبات است. آنان دین‌ها را قابل مقایسه با ذوقیات می‌دانند که هر کس بر اساس گرایش روانی خود یکی را برمی‌گزیند و به آن دل می‌بندد، بدون آنکه آموزه‌های هیچ‌یک

از آنها نسبتی با واقعیات داشته باشند. از سوی دیگر، بسیاری از جامعه‌شناسان می‌پندارند دین یکی از مراحل تکاملی فکر بشر و هم‌تراز سحر و جادو است که بعد از مرحله اندیشه اساطیری و پیش از مرحله اندیشه فلسفی قرار داشته است در حالی که امروز نوبت فلسفه هم گذشته است، فقط باید به علم تجربی اتکا کرد؛ در نتیجه، باور به دین ناشی و نشانه‌ای از عقب‌ماندگی فکری است! بعضی نیز مانند مارکسیست‌ها دین را افیون توده‌ها (و حکومت‌ها) خوانده، با زدن برجسب ایدئولوژی بر پیشانی دین، آن را ساخته و پرداخته حکومت‌ها برای بهره‌کشی از ملت‌ها معرفی می‌کنند. روشن است که بر اساس هیچ‌یک از تعریف‌ها و تفسیرهای پیش‌گفته، سخن گفتن از علم دینی یا اسلامی سازی علوم معنایی معقول نخواهد داشت بلکه تعبیری معماگونه و خودمتناقض خواهد بود.

علم دینی در صورتی معنایی معقول خواهد داشت که دین حاکی از حقایقی باشد که از سوی خداوند علیم و حکیم نازل شده است. ایمان به حقایقی چون خداوند متعال، وحی و حیات اخروی، رابطه میان زندگی دنیا و آخرت را چون پیوستاری ترسیم می‌کند که اعمال اختیاری انسان در این جهان نقشی اساسی را در تکامل یا انحطاط نهایی وی ایفا می‌کنند، رفتارهای وی می‌توانند در سعادت یا شقاوت ابدیش اثرگذار باشند و دین برای هدایت بشر به قدم گذاشتن در راهی است که به سعادت می‌انجامد. در این صورت است که تمام افعال انسان رنگ ارزشی به خود می‌گیرد و دین حق دارد درباره آنها قضاوت کند. کوتاه سخن آنکه دین ورای نتایج دنیوی رفتارها، به حیثیتی از رفتارها نظر دارد که باعث سعادت یا شقاوت می‌شود.



برای فهم و کشف نظر دین، باید در انتخاب منابع و چگونگی فهم آنها دقت و وسواس بسیار به خرج داد، به گونه‌ای که اگر قرار است حتی به‌عنوان یک احتمال، به روایتی استناد شود باید روایتی معتبر و از نظر فقهی قابل استناد باشد. بی‌دقتی و سهل‌انگاری در سند یا دلالت آنچه به دین نسبت داده می‌شود می‌تواند باعث سوء تفاهم‌هایی بزرگ شده، انحراف‌هایی در اندیشه و عمل را به بار آورد (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، [بی‌تا]، مقاله ۹، ص ۹).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از جمع‌بندی نکته‌هایی که از دیدگاه آیت‌الله مصباح‌یزدی درباره رابطه علم و دین بیان شد، می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

هر چند بحث از معنای عبارت «علم دینی» یک بحث زبانی و قراردادی است، برای قضاوت درباره رابطه علم و دین باید از یک‌سو، معانی گوناگون علم از یکدیگر تفکیک شود و از سوی دیگر، تعاریف گوناگون دین و اجزای گوناگون آن به‌طور مجزا در نظر گرفته شود سپس رابطه هر یک از گزینه‌های ممکن را با یکدیگر بسنجیم. علم در تعریف برگزیده وی، شامل علوم توصیفی و دستوری هر دو می‌شود که هر یک رابطه‌ای متفاوت با دین (به تعریف منتخب) پیدا می‌کنند اما از نظر منبع یا روش تحقیق محدودیتی ندارند.

آیت‌الله مصباح‌یزدی دین را نقشه راه دست‌یافتن به کمال نهایی و برنامه زندگی سعادت‌مندانه می‌داند که مصداق آن در این زمان فقط اسلام ناب است. وظیفه دین بیان رابطه تمام رفتارهای اختیاری انسان با سعادت است و

محدودیتی از نظر منبع و روش فهم آموزه‌های دینی وجود ندارد. بیان واقعیت‌ها و روابطی که برای سعادت بشر ضروری باشد، هم مشمول تعریف دین است و هم مشمول تعریف علم و در حوزه مشترک میان علم و دین واقع می‌شود و در این موارد، دین وارد حوزه علوم توصیفی می‌شود. در چنین مواردی، اگر یافته‌های علوم مربوط با دیدگاه‌های یقینی ارائه‌شده در منابع معتبر دینی سازگار باشد، آن علم دینی و گرنه غیردینی است. علم دینی در این فرض، علمی است که داده‌های آن مخالف نص قرآن کریم یا روایات قطعی نباشد. اما اگر معرفتی که از منابع نقلی دینی به دست آمده از جهت سند یا دلالت ظنی باشد، در صورتی بر ظن حاصل از عقل یا تجربه مقدم است که مفید ظنی قوی‌تر باشد؛ همان‌گونه که عقل و تجربه در مسائلی که از محدوده آنها خارج باشد قضاوتی ندارند و نمی‌توانند هیچ‌یک از نظریه‌های متخاصم را تأیید یا رد کنند.

گر چه فرضیه دین حداکثری، به این معنا که تمام مطالب دانستنی درباره هستی، چیستی و چرایی ممکنات و تمام ارزش‌های عام و خاص را بتوان از میان الفاظ و عبارات کتاب و سنت استخراج کرد، امری موهوم است اما لازمه آن، پذیرش دین حداقلی (به معنایی که سکولارها ادعا می‌کنند) نیست. آنچه خارج از چارچوب تعریف دین، به‌طور یقینی در منابع معتبر اسلامی اشاره شده، معتبر است اما چنان نیست که اگر در منابع دینی بیان نمی‌شد، نقصی برای دین شمرده می‌شد. امکان اصطکاک و تعارض یا توافق علوم توصیفی‌ای (دستوری یا هنجاری) با دین زیادتر است و به همین علت غالب علوم دستوری را می‌توان به دینی و غیردینی تقسیم کرد.



از آنجا که علوم دستوری بیشتر زیرمجموعه گروه علوم انسانی قرار می‌گیرند، نقش دین در علوم انسانی اساسی‌تر و حساس‌تر است. برای اسلامی‌سازی این علوم باید ابتدا به نقد درونی و نیز نقد مبنایی نظریات ارائه‌شده در علوم انسانی موجود پرداخت سپس مبنای صحیح علوم انسانی را اثبات کرد. این مبنای شامل مبانی معرفت‌شناختی، مبنای هستی‌شناختی، مبنای انسان‌شناختی، و مبنای دین‌شناختی می‌شوند. پس از این مراحل است که می‌توان علوم انسانی را بر این مبنای استوار کرد و مسائل بی‌شمار آنها را از دید اسلامی حل و فصل کرد.

منابع و مأخذ

۱. جوادی‌آملی، عبدالله؛ **منزلت عقل در هندسه معرفت دینی**؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰.
۲. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ **سلسله جزوات حقوق**؛ ش ۹، [بی‌تا].
۳. عبودیت، عبدالرسول؛ «آیا فلسفه اسلامی داریم؟»؛ **معرفت فلسفی**، ش ۱-۲، س ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.
۴. کلینی، محمدبن یعقوب؛ **الکافی**؛ قم: دارالکتب الاسلامیه، [بی‌تا].
۵. مجلسی، محمدباقر؛ **بحارالانوار**؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۶. مصباح‌یزدی، محمدتقی؛ **آموزش عقاید**؛ ج ۱، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵.
۷. _____؛ **آموزش فلسفه**؛ ج ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

۸. _____؛ «سلسله گفت‌و شنودهایی در مورد مباحث بنیادی علوم انسانی: گفتگو با استاد محمدتقی مصباح‌یزدی»؛ **فصلنامه مصباح**، س ۲، ش ۸، ۱۳۷۲.
۹. _____؛ «سلسله درس‌هایی درباره معرفت دینی (۲)»؛ **فصلنامه مصباح**، س ۶، ش ۲۱، ۱۳۷۶.
۱۰. _____؛ **پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی**؛ ج ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
۱۱. _____؛ **نظریه سیاسی اسلام**؛ ج ۱ و ۲، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸.
۱۲. _____؛ **فلسفه اخلاق**؛ تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۱.
۱۳. _____؛ **دین و آزادی**؛ قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۱.
۱۴. مصباح‌یزدی، محمدتقی و دیگران؛ «میزگرد فلسفه‌شناسی (۳)»؛ **معرفت فلسفی**، س ۱، ش ۳، بهار ۱۳۸۳.
۱۵. مقداد، فاضل؛ **شرح باب حادی عشر**؛ قم: مرکز نشر کتاب، ۱۳۷۱.
16. Schleiermacher, Friedrich; **On Religion: Speeches to Its Cultured Despisers**; trans. Richard Crouter, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.
17. Mehta, Deepak; "Review of Stanley Jeyaraja Tambiah,

Magic, Science, Religion and the Scope of Rationality
[The Lweis Henry Morgan Lectures, 1984]”;
Contributions to Indian Sociology, New Series 25/2,
July-Dec, 1991.

۶۶

سال هفدهم / شماره ۷۶ / پاییز ۱۳۹۴